


دیوشناسی

در حیطة جسم

 هم اینک من...؟!... [فضای خالی بر روی نوار-گروه تألیف.] از هنگامی که وارد میدان شدم، این نخستین بار است که در جلسه‌های خود چنین کاری را انجام می‌دهم. فصل تازه‌ای است. برادر باکستر راهی شدند و-و برادر بوسورث در کشور هند یا در آفریقا به سر می‌برند ولی اطلاع ندارم برادر باکستر کجا هستند. ایشان جایی رفته‌اند و این مطلب دربارهٔ دیگران هم صدق می‌کند. من و بیلی در اینجا تنها هستیم، زمان خوبی سپری می‌کنیم؛ بلند می‌شویم، شکار می‌کنیم و می‌خوریم. خوب حس می‌کنیم چه بسا بتوانیم به یاری خداوند دست در دست هم جلسه برگزار کنیم. از دیدن پیشرفت اندک اندک این روند شادمانم. باور دارم که خداوند ما را در انجام این کار یاری خواهد کرد. حال، چنانچه خود می‌دانید...

مدیران برنامه‌های خود را دوست دارم. برادران عزیزی همچون بوسورث، باکستر، لیندسی، مور، بارون ون بلومبرگ را کنار خود دارم این پنج تن از ترتیب دهندگان جلسات می‌باشند. مردان بسیار شریفی هستند. تنها مسئله این است که وقتی گروهی کار می‌کنید، یکی نظری دارد و دیگری نظری دیگر. گاهی هم این امر برخلاف آن چیزی است که من فکر می‌کنم. پس من-من-من احساس می‌کنم که اینک به راستی آزاد هستیم. می‌توانیم اوقات پرشکوهی داشته باشیم، پس آستین‌های خود را بالا زنیم، شیرجه زده و نوش جان کنیم. به نظرم رواست که آستین‌های خود را بالا زنید و اوقات پرشکوهی بگذرانید.

نخستین کتاب مقدس من همان عالم طبیعت بود. خدا را از راه طبیعت شناختم. همچنین ماهیگیری را دوست دارم. عاشق ماهیگیری هستم! پسر جان، تو هم ماهیگیری دوست داری؟ اگر ماهیگیری دوست داری و مادر خود را نیز دوست داری پس پسر خوبی خواهی بود. پس از توبه هم این چیزها را از دست ندادم. خوب، روزی به کوه رفته و سرگرم ماهیگیری بودم. حال این ماجرا را برای این پسر کوچک تعریف می‌کنم. بالای کوه‌ها به ماهیگیری می‌پرداختم... البته روی سخنم با بچه‌های کوچک دیگر نیز هست که اینجا نشسته‌اند. ماهی قزل‌آلا می‌گرفتم. این کار در بهار فوق‌العاده است. پس هنگامی که می‌رفتم همیشه یک ماهی قزل‌آلا در گودال کناری وجود داشت، می‌دانید، چنین بود. بنابراین من فقط آنجا خداوند را ستایش کرده و لحظات خوبی سپری می‌کردم و فریاد برمی‌آوردم. البته گاهی پا را از این هم فراتر می‌گذاشتم. معتقدم بانگ برآوردن رواست. آمین. یقیناً چنین باوری دارم. زیرا می‌دانم امری مرا در برمی‌گیرد و در وجودم چیزی پدید می‌آورد.

۲ خوب آن بامداد برای لحظه‌ای به اطراف رفتم و در برگشت با منظره‌ای عجیب روبرو شدم؛ در این منطقه، در نیوهمپشایر خرس بسیار یافت می‌شود. کمپ کوچکی

آنجا داشتیم، همان جایی که ماهیگیری می‌کردم. چادر کوچک خود را آنجا برپا کرده بودم، نوعی چادر کوچک انفرادی که در آن می‌ماندم. خرس سیاه حیوانی است که بیش از هر چیز می‌تواند برای دیگران دردسز آفرین باشد. خوب، یک خرس مادر پیر همراه دو تولهٔ کوچک وارد چادر من شده بودند و حسابی خرابی به بار آوردند!

۳ دختر خانم کوچک با موهای حنایی که آن انتها هستی، به نظر تو من باید آن روز چه کار می‌کردم؟ آیا نباید دنبالش می‌کردم؟

۴ خود متوجه خواهید شد که چه کار کرده بود. داخل چادر شده و چادرم را پاره کرده و همه چیز را به هم ریخته بود، همچنین همهٔ گل‌هایی که داشتیم را خورده و حسابی خوش گذرانده بود. سرانجام به محض رسیدنم پا به فرار گذاشت. خرس مادر با فریاد تولهٔ خود را صدا می‌زد، یک توله خرس دوان‌دوان با او همراه شده بود. اما دیگری دلش نمی‌خواست از آنجا تکان بخورد، او همان‌جا نشسته بود. چنین به من پشت کرده بود و سخت سرگرم انجام کاری بود. و من تنها در دست خود چیزی تبر مانند داشتم. از آن نواحی گل درخت آقوی چیده بودم. سپس آن خرس ماده گریخت و کمی دورتر نشست، شاید به اندازهٔ فاصلهٔ اینجا تا آن تیر کابل تلفن که آن بیرون است. او سر و صدا می‌کرد تا تولهٔ خود را صدا کند ولی او هیچ توجهی به خرس مادر نمی‌کرد. آسوده و بی‌دغدغه آن داخل نشسته بود.

۵ به خود گفتم: «این خرس کوچک سرگرم چه کاری است؟» کمی نزدیک شدم. می‌ترسیدم، نمی‌خواستم خیلی نزدیک شوم از ترس اینکه مبادا او مرا چنگ بیندازد. چون چون هیچ درختی در آن اطراف نمی‌دیدم و از سویی می‌دانستم که او می‌تواند از درخت نیز بالا رود. به خاطر همین نخواستم خیلی به او نزدیک شوم چرا که سرشت خرس را می‌شناسم. پس تنها اندکی نزدیک شدم. می‌دانید چه رخ داده بود؟

۶ خوب من پنکیک دوست دارم. چند نفر از شما آقا پسرها پنکیک دوست دارید؟ وای، پسر! خوب، من... پیرمردها هم همچنین. دیدم که آنها نیز دست خود را بالا بردند. ما همه پنکیک دوست داریم من که عاشق آن هستم و دوست دارم رویش عسل بریزم. از آنجا که باپتیست هستم، خوب، خود می‌دانید همان چیزی که ما را چنانچه باید، سرپا نگه می‌دارد عسل است. و دقت کنید که من روی پنکیک‌ها قطره قطره نمی‌ریزم بلکه به قولی آنها را تعمیم می‌دهم. به قدری روی آنها عسل می‌ریزم که حسابی سنگین شوند. کمی این سمت کمی آن سمت نمی‌ریزم. بلکه حسابی روی آن عسل می‌ریزم و آنها را غرق عسل می‌کنم.

۷ خوب، در آن بالا یک سطل عسل همراه خود داشتیم، یک سطل نیم گالنی عسل. خرس‌ها هم که میانهٔ بسیار خوبی با عسل دارند. پس این خرس کوچک ما وارد شده، در سطل عسل را برداشته و ظرف عسل در دست آنجا نشسته بود، به این شکل. او سرگرم... و چون بلد نبود مانند شما از آن بخورد پس پنجهٔ کوچک خود را داخل آن برده سپس آن را به این شکل می‌لیسید، آن را می‌لیسید. آنگاه او برگشت و نگاهی به من انداخت، چشمان کوچک بامزه‌اش چسبناک شده و شکم کوچکش یکسر پوشیده

از غسل بود. او راحت آنجا نشسته بود، پنجهٔ خود را داخل فرو می‌برد و به این شکل غسل می‌لیسید، با همهٔ توان خود لیس می‌زد.

۸ این مرا به یاد جلسات شیرین به سبک قدیم مملو از حضور روح‌القدس انداخت، زمان‌هایی که گویی در طرف را باز می‌کردیم دست خود را در آن ظرف فرو می‌بردیم و تا می‌توانستیم نوش جان می‌کردیم. پس سراسر چنین ادامه می‌دهیم، می‌دانید، از نوش جان کردن دست نمی‌کشیم.

۹ اما می‌دانید بامزه‌ترین قسمت ماجرا چه بود؟ پس از اینکه این دوست کوچک ما تا جایی که می‌توانست نوش جان کرده بود، سطل را انداخت و پا به فرار گذاشت. می‌توانید حدس بزنید سپس چه اتفاقی افتاد؟ خرس مادر و آن خرس دیگر شروع به لیسیدن آن خرس کردند، چنین همهٔ غسل را تمام کردند.

۱۰ و چه بسا که جلسهٔ ما نیز همین حال و هوا را داشته باشد، امیدوارم چنین باشد، که بتوانیم مرتب در مورد آن با دیگران صحبت کنیم و چنین باشد که جلال خدا بر ما فرو آید. بسیار خوب.

۱۱ از دیدن شما خردسالان در اینجا خوشحالم. دوست دارم چنین ماجراهایی را برای شما تعریف کنم. و شاید فردا بعد از ظهر بیشتر فرصت داشته باشیم و بتوانیم کمی بیشتر صحبت کنیم. اینک روی سخنم با پدرها و مادرهاست.

۱۲ موضوع مورد بحث ما دیوشناسی است. آیات ۱ تا ۳ از مزمور ۱۰۳ را قرائت می‌کنیم. بیشتر خادمان و کشیشان یا کسانی که کتاب مقدس می‌خوانند، این آیات را از بر می‌دانند.

ای جان من خداوند را متبارک بخوان، و هرچه در درون من است نام قدوس او را متبارک خواند.

ای جان من خداوند را متبارک بخوان و جمیع احسان‌های او را فراموش مکن:

که تمام گناهانت را می‌آمزد و همه مرض‌های تو را شفا می‌بخشد؛

۱۳ قصد دارم اینجا توجه شما را به واژهٔ به کار رفتهٔ «تمام» جلب کنم. «که تمام گناهانت را می‌آمزد و تمام مرض‌های تو را شفا می‌بخشد.» اینک بیابید برای لحظاتی سرهای خود را خم کنیم.

۱۴ ای پدر آسمانی، اکنون در این عصرگاه به خاطر حضورمان در اینجا سپاست می‌گوییم. تو را به خاطر کودکانی که در جای این مکان نشسته‌اند شکر می‌کنیم، آنها همان مردان و زنان آینده هستند، البته چنانچه عیسی در بازگشت خود تأخیر کند و آینده‌ای در کار باشد. ای پدر، حال تمنا اینکه اینک حین بازگو کردن کلامت، ما را برکت دهی، ما در مورد آن دشمن بزرگ یعنی شیطان هم سخن خواهیم گفت. خدا یا به پیشگاهت دعا می‌کنیم تا بگذاری صف مقدمی تشکیل دهیم، همچون یک بلوک مکانیزه از جنس قدرت الهی، تا امشب در هر ذره از قلمروش در مقابلش پایداری کرده و ای خداوند به او نشان دهیم که هیچ حق قانونی ندارد زیرا که مسیح آنجا در

جلجتا به جای ما بر او چیره گشت، وقتی که مرد و تمام فرمانروایی‌ها را پالود و تمام قدرت شیطان را از او گرفت. خدای عزیز، اینک به ما حکمت و درک لازم را عطا کن تا برای مردم روشنگری کرده و شرح دهیم، باشد که آنها دریابند که چطور شفا یافته و بر شیطان غلبه یابند. در نام عیسی دعا می‌کنیم. آمین.

۱۵ اکنون دقیقی چند در باب موضوع دیوشناسی صحبت خواهیم کرد. بسیار می‌شنویم که در مورد دیو صحبت می‌شود. احتمالاً فردا بعد از ظهر مبحث خود را به پایان برسانیم. می‌خواستیم در هر صورت دو روز این هفته را به موعظه در موردش اختصاص دهیم، فقط... یا دو جلسه عصرگاهی در موردش سخن بگویم.

۱۶ حال نخست اینکه دیو چیست. بسیار می‌شنویم که افراد در مورد دیو صحبت می‌کنند. بسیار خوب، واژگان «دیو، شیطان» همه از یک واژه می‌آیند که در انگلیسی همان «شکنجه‌گر» است. پس کسی که شکنجه می‌کند در تعریف یک دیو و موجودی پلید است. می‌گوید... امروزه روز کتاب مقدس برای بیشتر افراد و بسیاری از مردم تنها در حکم کتابی قدیمی و کهن است که پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها می‌خواندند یا چیزی از این دست. «چیز مهمی نیست برای قدیمی‌هاست، فقط همین.» اما چنین دیدگاهی سراسر اشتباه است. کتاب مقدس برای همه است. و دیوها شکنجه‌گرانی هستند که ما را شکنجه می‌کنند.

۱۷ این دیوها هستند که به جان آدمی نفوذ می‌کنند، خوب بر اساس علم عبارات‌شناسی چنین است که طبق... اما من چنین می‌گویم که این دیو است که به جان نفوذ می‌کند و چیزی است که جان را شکنجه می‌کند.

۱۸ بارها افرادی که با جنون دست به گریبان هستند را دیده‌اید. چه بسا شخصی با وجود تجربه توبه و پری روح‌القدس دچار جنون شود. دقت می‌کنید؟ صحیح. این هیچ ارتباطی به جان ندارد. سخن از یک شکنجه‌گر است، می‌بینید، چیزی که آنها را شکنجه می‌کند.

۱۹ تمام بیماری‌ها، ابتدا باید توجه داشته باشیم که بیماری‌ها همه منشا شیطانی دارند. خدا پدیدآورنده بیماری نیست. هیچ بیماری منشا الهی ندارد. ولی گاهی هنگامی که شما ناطاعتی کرده‌اید، خدا اجازه می‌دهد که شیطان شما را گرفتار بیماری سازد، این در حکم یک شلاق است تا شما را به خانه خدا بیاورد. ولی بیماری از ابتدا از جانب شیطان آمد. آیا برایتان قابل تصور است که شخصی بتواند چنین باور داشته باشد که خدا، پدر آسمانی ما، پدیدآورنده چیزی همانند بیماری یا مرگ باشد؟ به راستی که خیر، خدا پدیدآورنده آن نیست، او هرگز چنین نکرده، هرگز چنین نخواهد کرد. خدا اجازه داد مرگ وارد شود دلیلش هم ناطاعتی بود. از همین رو خدا روا داشت مرگ چنین سایه‌گستر شود. نویسنده‌ای گفت: «خدا هرآنچه مرگ قادر به انجام آن است را مهار کرده و به ارباب بست و همان ما ایمانداران را می‌کشاند تا وارد حضور خدا سازد.» لیکن واژه مرگ به مفهوم «جدایی» است.

۲۰ عیسی گفت: «کسی که سخنان مرا می‌شنود و به فرستنده من ایمان دارد، از زندگی جاوید برخوردار است.» او همچنین فرمود: «من قیامت و حیات هستم، هر که

به من ایمان داشته باشد خواهد زیست حتی اگر مرده باشد و هر که زنده باشد و به من ایمان داشته باشد هرگز نخواهد مرد.» ما بدن‌های یکدیگر را در زمین نامقدس قبر قرار می‌دهیم. «اما هرگز نخواهد مرد.»

۲۱ حال چنانچه خوب توجه کنید هنگامی که دربارهٔ ایلعازر سخن گفت، گفت: «ایلعازر در خواب است.»

۲۲ شاگردان، انسان‌هایی همچون ما، گفتند: «اگر خوابیده است، شفا خواهد یافت.» «منظورش این است که او در حال استراحت است،» این برداشت آنها بود.

۲۳ اما او آمد و با آنها به زبان روان خودشان سخن گفت. او گفت: «او مرده است، آنچه شما گمان می‌کنید. اما» او گفت: «من او را برمی‌خیزانم، بیدار خواهم کرد.» توجه می‌کنید؟ دقت می‌کنید؟ هنگامی که شما...

۲۴ مرگ به مفهوم «جدایی» است. اکنون اگر یکی از میان شما، یکی از اعضا خانوادهٔ شما بمیرد یا اینکه چیزی پیش آید، چنانچه آن شخص یا آن اشخاص توبه کرده باشند، نمرده‌اند. از دید انسانی آنها مرده‌اند. ولی در واقع آنها تنها از ما جدا شده‌اند و در پیشگاه خدا می‌باشند. پس نمرده‌اند و مرگ‌پذیر هم نیستند، به هیچ روی نمی‌میرند. عیسی در همین راستا فرمود: «هرآنکه سخنان مرا بشنود و به فرستندهٔ من ایمان داشته باشد از زندگی جاوید برخوردار است و در داوری نمی‌ایستد بلکه از مرگ به زندگی منتقل شده است.» پس چنین شخصی نمی‌تواند بمیرد. هرآنچه نامیرا و جاودان است، از میان رفتنی نیست. سخن از یک زندگی فناپذیر است. چنین شخصی از زندگی‌ای فناپذیر برخوردار است زیرا خدا آن را بر او ارزانی داشته است. نه به خاطر شایستگی بلکه... بی قید و شرط است. این بخشش الهی است.

۲۵ خدا خود فرامی‌خواند. بدون فراخواندگی هیچ کس نزد خدا نمی‌آید. عیسی گفت: «هیچ کس نمی‌تواند نزد من آید مگر آنکه پدر من او را خوانده باشد، او را جذب کرده باشد.» آیا چنین است؟ پس خدا در سراسر روند حضور دارد. شاید فردا بعد از ظهر کمی موضوع را بازتر کنیم زیرا می‌خواهم شما متوجه جریان بیماری شوید تا بتوانید آن را درک کنید.

۲۶ زمانی در وجود جد و نیای خود به وجود آمدیم. خود این را می‌دانید. پزشکان این را می‌دانند. شما که کتاب مقدس می‌خوانید، بر این امر آگاهی دارید. می‌دانید که جوانهٔ زندگی نخست در وجود جد شما شکل می‌گیرد، سپس از طریق پدر بزرگتان منتقل شده و به همین ترتیب از طریق پدر شما، سپس به مادر شما منتقل شده و اکنون شما اینجا حاضرید. همین‌طور است. این آموزهٔ نگاهشده‌های مقدس هم است. اگر مایل باشید متن نگاهشدهٔ مقدس را در اختیار شما قرار می‌دهم. فکر کنم گفته شده که لاوی هنگامی که در صلب ابراهیم که پدر پدر بزرگش بود ده یک داد. مگر چنین نیست؟ پس چنانکه ملاحظه می‌کنید، ریشهٔ زندگی به آن برمی‌گردد.

۲۷ اما در اینجا گفتنی است که جان‌های شما پیش از بنیاد عالم شکل گرفت، هنگامی که خدا آدمی را به شکل خود آفرید، روح انسان نه اینکه یک انسان به شکل خود، بلکه

آدمی را به شکل خود آفرید. دقت می‌کنید؟ و همان موقع آنها را مرد و زن آفرید، حتی پیش از اینکه انسان را از خاک زمین بسازد. دوست دارم امروز بعد از ظهر جهت بازبینی این امور وقت بگذاریم. تنها بینیم که چطور خدا... خوب این به اصطلاح بین خطوط است اما اگر نیک بنگریم آن امر با آنچه روی خط ترقیم شده، سراسر هماهنگ است. ملاحظه می‌کنید؟ خدا در آغاز به این شکل وارد شد، او بر زمین فرود آمد و آدمی را به شباهت خود آفرید و باز در همین راستا خدا برای رهایی‌سازی و فدیه آدمی هیئت آدمی به خود گرفت.

۲۸ هنگامی که خدا انسان را به شباهت خود آفرید، انسانی از جنس روح بود. آن موقع انسانی نبود که بر روی زمین کشاورزی کند. سپس او آدمی را از خاک زمین سرشت. ولی وقایع‌نگاران و چنین افرادی، کسانی که حفاری می‌کنند و استخوان و چیزهای دیگر پیدا می‌کنند و به تکامل و فرگشت اعتقاد دارند... من سیر تکاملی را باور دارم، همان تکامل راستین را. آدمی خود تکامل می‌یابد اما نه از آن سلول آغازین. خیر آقا، چرا که پرنده از همان روزی که خدا آفریدش پرنده است، قو همواره قو بوده است، انسان همواره انسان بوده است. چنین است.

۲۹ چندی پیش همین‌جا در لویزیویل با دکتری صحبت می‌کردم. او می‌گفت: «اما کشیش برانهام!» در مورد بدویان آفریقا صحبت می‌کردم، در مورد نوع تغذیه آنها، آنها فقط... چیزهایی که به ظاهر بد و ناخوشایند هستند را می‌خورند! آنها چیزهای آلوده و کرم‌زده را جمع‌آوری می‌کنند، تکانش می‌دهند در حالی که کرم و همه چیز دارد. برایشان مهم نیست. دقت می‌کنید؟ گفتند... هرآنچه گیرشان آید را می‌نوشند، هرچه باشد. آن دکتر می‌گفت: «اما کشیش برانهام چنین موجوداتی انسان نیستند.»

گفتم: «چرا انسان هستند. یقیناً انسان هستند.»

۳۰ گفتم: «چیزی که در گونه حیوانات از همه بیشتر به انسان نزدیک است، شامپانزه است. چهار هزار سال است که در تلاشید تا چیزی را در گوش این شامپانزه زمزمه کنید که او قادر به انجامش نیست.» گفتم: «زیرا او قادر به تفکر نیست. او از ابزار لازم برای فکر کردن بی‌بهره است.» می‌توانید به او اندک چیزهای بیاموزید، همان‌طور که به اسب هین و هی یاد می‌دهیم، کارهایی مانند عینک زدن، سیگار کشیدن، حفظ کردن تعادل بر روی دوچرخه، سوار شدن بر روی اسب یا چیزهایی از این دست اما اینها همه مانند آموختن «هین» و «هی» به اسب یا «بشین» به سگ است یا چنین چیزی. گفتم: «او یک حیوان است.»

۳۱ «اما بگذارید به دوردست‌های آفریقا بروم، نزد وحشی‌ترین قبیله موجود در آنجا، منظور قبیله کوچک بوشیمان است.» سپس گفتم: «به احتمال زیاد پدر پدر پدر پدر بزرگش نه هیچ سفید پوست و نه هیچ چیز دیگر دیده باشد. تنها چیزی که بلد است، چه بسا راست و چپش را هم تشخیص ندهد. تنها چیزی که می‌داند خوردن است پس هرآنچه پیدا می‌کند را می‌خورد، خواه گوشت انسان یا هرچیز دیگر، برایش فرقی نمی‌کند، فقط می‌خورد. اما چنین شخصی را در پنج سالگی به من بسپارید، در پانزده سالگی به شیوایی انگلیسی صحبت خواهد کرد و تحصیلات خوبی هم خواهد

داشت. چرا؟ زیرا بهره‌مند از جان است. خدا او را بشر آفریده است، پس به همان اندازه حق دارد از انجیل بشنود، دست کم یکبار، که ما حق داریم اینجا، در این سمت آمریکا برای مردم بارها و بارها و بارها موعظه کنیم، همچنین التماس کرده و پافشاری کنیم و همهٔ این کارها را انجام دهیم. شما با چشمان خود خواهید دید که چطور پس از یکبار شنیدن، فریادکنان به سرعت پای مذبح می‌دود.» ملاحظه می‌کنید؟ بله، آقا!

۳۲ به همین دلیل در قلب خود چنین بار دارم، برادر، امروز به آفریقا فکر می‌کنم و به آن دست‌های تیره رنگ فقیر فروتن که آنها بلند کرده و می‌گویند: «برادر برانهام یکبار دیگر برای ما از عیسی بگویدا!» این همان فیض بی‌کران است! چیزی در عمق وجودم می‌جوشد و زبانه می‌کشد. همین که توان مالی آن را پیدا می‌کنم به آنجا می‌روم. هر پنی که به دست می‌آورم، هرچه باشد، خدا آگاه است، تنها برای خوراک هزینه می‌کنم. بیشتر مردم لباس‌هایم را تهیه می‌کنند. تا جایی که مقدور باشد به تهیه کردن مایحتاج ضروری خویش بسنده کرده و پول خود را بی‌درنگ برای کمک‌های میسیونری کنار می‌گذارم. طبق توافقم با دولت برای آن مبالغ مالیات پرداخت نمی‌کنم. همین که سه، چهار یا پنج هزار دلار جمع می‌کنم برای رسیدن به آنجا هزینهٔ سفر می‌کنم و برای آن مردم از انجیل در مورد موضوعاتی که می‌دانم در آن روز باید پاسخگو باشم، موعظه می‌کنم. و بابت این مبالغ می‌توانم پاسخگو باشم.

۳۳ روزگاری هر بار پس از ورود به شهری گردهمایی بزرگی برگزار می‌کردم، همان زمان که مردم اوضاع مالی خوبی داشتند و ما پس از تشکیل کمپین‌های بزرگ هزاران دلار جمع می‌کردیم، آن مبالغ را به صلیب سرخ تقدیم می‌کردم یا صرف امور دیگر می‌کردم. خوب اینک قصد انتقاد ندارم ولی آن افراد دست به فرمان ماشینی چهار هزار دلاری وارد خیابان می‌شدند، دکمهٔ یقهٔ لباسشان الماس بود، پانصد دلار در هفته هزینهٔ سیگارشان بود، پولی که بیماران... خیر، آقا! مگر به راستی چنین نبود! تازه به محض خروج از شهر شما را «غلتندهٔ مقدس» هم می‌خواندند و با الفاظی این چنینی مسخره کرده و آیینی که ما از آن دفاع می‌کردیم را تحقیر می‌کردند. خیر، آقا!

۳۴ در پیشگاه خدا که داور من است، این را می‌گویم، من پول خود را کنار گذاشته و آن را برای اعلام انجیل در آنجا صرف می‌کنم، این چنین می‌دانم روزی که... هرگاه باید حساب پس دهم، همه چیز درست خواهد بود. این کاملاً درست است، در واقع به خوبی می‌دانم شیوهٔ رفتارم با مردم همانا گویای شیوهٔ رویکردم در حضور خداست. طرز رفتارم همانا حکایتگر رویکردم در حضور مسیح است. همچنین رفتار شما نیز در برابر من رویکردی که نسبت به مسیح دارید را می‌نمایاند.

۳۵ خوب، حال چنین مردمی را در برابر چشمان خود می‌بینم؛ انسانی برخوردار از جانی نامیرا که نمی‌میرد، فساد نمی‌پذیرد و سراسر از زندگی جاویدی برخوردار است که خدا خود به ارادهٔ خویش به شما ارزانی داشت. و اینک، خوب حالا...

۳۶ با اجازهٔ شما می‌خواهم این مطلب را تصحیح و اصلاح کنم و در همین راستا چیزی عنوان کنم. چه بسا کسی برود و این ادعا را مطرح کند که: «برادر برانهام کالوینیست است.» خیر، کالوینیست نیستیم. البته تا جایی که کالوینیسم در کتاب مقدس یافت

شود، کالوینیست هستیم. اما جایی که کالوینیسم از کتاب مقدس فاصله می‌گیرد خوب همان جا ارمینوسی می‌شوم، دقت می‌کنید. هم به تقدس اعتقاد دارم هم به کالوینیسم. اما آنها هر دو یک شاخهٔ جانبی را در پیش گرفته و یکی به این سمت رفت و دیگری شاخهٔ جانبی دیگری را برگزید و به آن سو رفت. بدون مراجعه به رسالهٔ افسسیان، برای جمع‌بندی موضوع و قرار دادن آن در جایی که خدا به هر یک داد، به راستی که همهٔ ما سردرگم می‌شدیم. اما آنها هر دو بر آموزه‌ای پایبندند ولی از آن فراتر نمی‌روند، در هر دو مورد یعنی پاورمندان به تقدس و کالوینیست‌ها و به همین ترتیب ارمینوسی‌ها. کالوینیست‌ها صرفاً به جنبه‌ای از حقیقت نائل شدند. به نظرم آموزهٔ کالوینیست‌ها...

۳۷ به این مسئله اعتقاد دارم. و اما در باب امنیت، باور دارم که کلیسای الهی برخوردار از امنیت جاوید است. این مطلب بر هر خوانندهٔ کتاب مقدس روشن است زیرا خدا پیش‌تر اعلام کرده که آن کلیسای الهی عاری از هرگونه عیب و لکه در آنجا ظاهر خواهد شد. مگر غیر از این است؟ پس در چنین حالتی آنجا حاضر خواهد شد. مگر چنین نیست؟ کتاب... کلیسای الهی برخوردار از امنیت جاوید است. حال اینکه در آن کلیسا هستید یا نه، خود سؤال دیگری است. چنانچه شما در آن کلیسای الهی باشید، پیداست که به برکت مشارکت با کلیسای الهی در امنیت به سر می‌برید، البته شرطش ماندن در کلیسای الهی است. ولی چگونه می‌شود به آن کلیسای فرخنده راه یافت؟ آیا با اعلام بیعت؟ خیر. آیا با نام‌نویسی در فهرست ثبت نام؟ خیر آقا. «جمع ما به یک روح تعمید یافتیم تا آن بدن مبارک شکل گیرد.» و آن بدن خجسته‌ای که خدا در جلجتا داوری کرد، بدن مبارک عیسی مسیح بود و جمع ما در یک روح در آن بدن تعمید گرفتیم. مادامی که در بدن مسیح هستیم از امنیت جاوید برخورداریم، هیچ چیز نمی‌تواند ما را از آن جدا سازد، چیزی نمی‌تواند به ضد ما باشد. و چنانچه از آن خارج شوید، به خواست خود از آن خارج شده‌اید. اما به یقین که اگر در آن بدن مبارک مسیح جای دارید به همان اطمینانی که عیسی از مرگ برخاست، شما نیز خواهید برخاست. خدا از پیش آن را به جا آورده است. او...

۳۸ شما نمی‌توانید گناه کنید. خوب، شما... چه بسا از دید شما گناهکار باشم اما اگر در مسیح باشم خدا آن را لحاظ نمی‌کند زیرا گناهانش کفاره شده... خون مبارک او کفارهٔ گناهانم شده است. توجه می‌کنید؟ نمی‌توانم گناه کنم. «هر که از خدا مولود شده است، گناه نمی‌کند زیرا نمی‌تواند گناه کند. بذر خدا در او باقی می‌ماند.» ملاحظه می‌کنید؟ چنانچه از چنین شخصی اشتباهی سرزند مطمئناً آماده است تا آن را پذیرفته و اعتراف کند. اگر پیرو مسیح باشد، همین کار را خواهد کرد. ولی چنانچه اشتباه خود را پنهان کند، اصلاً با همین رویکرد نشان می‌دهد که درونش تهی است. چنین است. چیزی درونش نیست که مبنای یک روند باشد. اما اگر یک مسیحی راستین باشد...

۳۹ همین جا هم، اگر یک دانه گندم در زمین بکارید، همچنان یک دانه گندم خواهد بود. چه بسا خارهای فراوانی گرداگردش را فراگیرد اما تا زمانی که باقی است همچنان یک دانه گندم خواهد بود. مگر نه؟ اگر کسی به راستی از روح خدا متولد شود، همزمان درون و برون نخواهد بود، خارج و غیره نخواهد بود، آن بیرون در دنیا و خارج از اینجا

نخواهد بود. خیر، آقا. نه، نه. نمی‌شود یک روز خار باشید و روز دیگر گندم. خدا چنین پدیده‌ای در کشتزار ندارد. بله، آقا. اگر از روح خدا متولد شده‌اید از آن پس مسیحی هستید تا زمانی که... راه خود را برگردانید، وگرنه به برکت مشارکت با خدا، نامیرا-نامیرا شده‌اید. درست است، چنانچه در آن کلیسای الهی باشید.

۴۰ خوب، حال بیایید به مبحث مرگ پردازیم و این جنبه را در نظر بگیریم. خوب، چگونه شخصی با چنین رتبه‌ای و در چنین شرایطی می‌تواند بیمار شود؟ دلیلش این است که تن شما هنوز بازخرید نشده است. بدن شما بازخرید نشده است. فارغ از اینکه چقدر و به چه میزان درستکار هستید، چقدر در تقدس بوده و چقدر مقدس هستید، چقدر روح‌القدس دارید، اینها در حوزهٔ جان شماست. و هنوز این روند در جان شما به کاملیت نرسیده است. تنها از برکت و وعدهٔ الهی که در حکم بیعانهٔ رستگاری ما می‌باشد، برخوردار شده است. ولی اگر در حال حاضر هیچ بیعانه‌ای برای رستخیز خود نداشته باشیم، از شفای الهی برخوردار نباشیم پس هیچ تضمین یا پشتوانه‌ای نخواهم داشت تا به من ثابت کند که رستخیزی هم در کار است.

۴۱ به همین ترتیب چنانچه مسیح در قلب من زندگی نکند پس ناگزیر باید نوعی نقطه نظر روانشناسی را بپذیرم، باید به چیزی باور داشته باشم، بنابراین کمی بدبین بوده و در شک و تردید به سر خواهیم برد. و به همین دلیل است که کسانی که در آفریقا هستند، با ورود میسیونرها به آنجا هزاران تن از بومیان را وارد کردند، در حالی که آنها انواع بت‌های سفالی و غیره با خود حمل می‌کردند زیرا تنها از جنبهٔ فیزیکی کتاب مقدس شنیده بودند. بله. در کلیسای من از بابتیست‌ها، متدیست‌ها، مشایخی‌ها، همه وارد شدند. ولی با دیدن تجلی نیروی خدا، مشکل یکسره حل شد، آن عزیزان دریافتند که خدا خداست.

۴۲ و اما دلیل بروز بیماری چیست؟ خوب، اولین مطلب گفتنی در این خصوص این است که پیش از اینکه آن خود را در قالب یک بیماری نشان دهد، نوعی روح است، درست مانند شما که پیش از تبدیل شدنتان به یک انسان، روح بودید. برای مثال، بیایید برادر ویلت را در نظر بگیریم. برادر ویلت، من... در مقطعی از زمان من و شما هیچ نبودیم. سپس خدا در وهلهٔ نخست به ما زندگی بخشید. چنین فرض کنیم که اگر من امروز بعد از ظهر بدن شما را تجزیه و تحلیل کنم، شما از تعدادی سلول تشکیل شده‌اید که بواسطهٔ اتصال اتم‌ها شکل انسجام‌یافته پیدا کرده‌اید. ولی اگر عیسی تأخیر کند، روزی این اتم‌ها نابود خواهند شد. همان‌جا به حالت نخستین خود برمی‌گردید. اتم‌ها همان ترتیبی را خواهند گرفت که در ابتدا بودند و به هوا باز خواهند گشت. اما هنگامی که روح شما بازگردد، آن اتم‌ها بار دیگر با روح یکی شده و برادر ویلت دیگری مشابه همین یکی به وجود خواهد آورد، کمی جوانتر، به گونه‌ای که در بهترین حالت خود بودید.

۴۳ آدمی پس از پشت سر گذاشتن بیست و پنج سالگی، چین و چروک زیر چشمانش پدیدار شده و موهایش به خاکستری می‌گراید. این اجتناب‌ناپذیر است زیرا مرگ شما را تعقیب می‌کند. و در یکی از همین روزها شما را خواهد گرفت. هر که باشید شما

را خواهد گرفت. اما به تدریج... شما در گوشه‌ای گیر می‌افتید و خدا شما را از آنجا خارج می‌سازد، باز گوشه‌ای دیگر گیر می‌افتید، مرگ در تعقیب شماست، دوباره در گوشه‌ای دیگر و سرانجام پس از گذری چند شما را خواهد گرفت. ولی مرگ بر همه چیز تأثیر گذار است و سپس... هرگاه هرآنچه در توانش بود را انجام داد... زمانی خدا این زندگی را به شما بخشید، شما کمابیش در بیست و سه سالگی در بهترین حالت خود هستید، و هنگام رستاخیز خود دقیقاً به همان صورتی خواهید بود که در بیست و سه سالگی یا بیست و پنج سالگی بودید، پیش از اینکه مرگ وارد شود. مرگ هرآنچه بتواند را انجام خواهد داد. مرگ وارد خواهد شد اما شما به همان حالتی که داشتید بر خواهید گشت.

۴۴ چنانچه-چنانچه سلول‌های بدن شما، خوب همین‌جا موضوع را بشکافیم، با قرار گرفتن سلولی در کنار سلول دیگر، با قرار گرفتن یاخته‌ای در کنار یاخته‌ای دیگر شکل گرفتید و چنانچه بر این سکو بدن شما را تا حد تک سلول‌ها تجزیه کنیم، به عنصری ریز که با چشم غیرمسلح دیده نمی‌شود خواهیم رسید. باید زیر میکروسکوپ به آن نگاه کنید. من با میکروسکوپ عنصری که زندگی از آن شکل می‌گیرد را دیده‌ام. به رشته بسیار بسیار ریز می‌ماند. و در مرحله نخست ستون فقرات شکل می‌گیرد، به یک گره می‌ماند. نخستین سلول کوچکی است که بر روی سلول دیگر قرار می‌گیرد.

۴۵ حال اگر من این سلول کوچک که شما از آن پدید آمده‌اید را بردارم، همان سلول بسیار ریز را، همان عنصر... عنصر چیست؟ منظور از عنصر، ماده بسیار ریز یعنی همان کوچکترین سلول است. خوب بعد از آن چیست؟ حال من هریک از عناصر شما را برمی‌دارم تا به این سلول کوچک برسم اما هنوز به خود شما نرسیده‌ام. تمام سلول‌های شما را بیرون کشیده‌ام. حالا نوبت سلول‌های خونی است سلول‌های گوشتی، هرچه هست را بیرون کشیده و اینجا می‌گذارم اما باز به خود شما دست نیافته‌ام. و حال دیگر به تنها عنصر باقی مانده، رسیده‌ام. قصد دارم این سلول کوچک را بردارم. حال شما کجایید؟ همین زندگی شما را تشکیل می‌دهد. و زندگی، نخستین سلول را تشکیل می‌دهد که همانا یک عنصر است و سپس هر چیز گونه خود را به بار می‌آورد، سگ گونه سگ، پرنده گونه پرنده، انسان نوع خود یعنی انسان را. سلول‌ها تکثیر می‌شوند، سلول بر سلول، سلول بر سلول، و به آنچه می‌رسد که اکنون شما هستید، یک انسان شکل گرفته از تکثیر سلول‌ها. شایان یادآوری است که این ترتیب الهی است.

۴۶ اما ماهیت سرطان چیست؟ بیایید کمی از سرطان بگوییم. خداوند زندگیتان را به شما بخشیده است. و چنین است که می‌توانیم بگوییم شما امروزه اینجا هستید، من هم اینجا حضور دارم، اثری از هیچ چیز روی دست ما وجود ندارد اما چه بسا روزی روی دستم توده‌ای سرطانی به وجود آید. سرطان چگونه به آنجا رسید؟ بیایید بینیم سرطان چیست، بیایید آن را تشریح کنیم، آن را تجزیه و تحلیل کنیم. سرطان نیز توده‌ای سلول است. این را می‌دانستید؟ تومور، آب مروارید، همه این چیزها سلول هستند. شکل مشخصی ندارند. برخی از آنها گسترش می‌یابند و برخی عنکبوتی شکل می‌باشند، برخی از آنها شبیه... به شکل رگه‌رگه هستند، سرطان قرمز، به شکل رشته‌های قرمز

بلندی است که عبور می‌کند از... خوب سرطان صورتی هم هست که معمولاً در سینه زنان شکل می‌گیرد، همچون پنکیکی است لایه‌لایه که روی هم گذاشته شده و سپس گسترش می‌یابد. آنها بدین ترتیب همه جا رخنه کرده، پخش می‌شوند.

۴۷ گاهی تومورها شکل نامتقارن به خود می‌گیرند، به این شکل، بلند، مستطیلی و غیره. شکل مشخصی ندارند زیرا در پس روحی پدید آمده‌اند که هیچ شکلی ندارد. ولی در قالب سلول‌هایی در حال تکثیر هستند. توده‌ای سلول است و چنین عنوان می‌شود که اکنون در درون شما تومور یا سرطانی شکل گرفته است، پس سلول‌هایی تکثیر شونده گسترش، گسترش و گسترش می‌یابند. آنها از درون شما را می‌خورند و زندگی شما را خراب می‌کنند. از خون شما تغذیه می‌کنند. آب مروراید از مخاط چشم گرفته و بر روی چشم گسترش می‌یابد و آن را به طور کامل می‌پوشاند و چشمان شما قادر به دیدن نخواهد بود. بعضی از آنها می‌آیند و هرگز... مانند سل که به شکل یاخته‌ای ریز خود را نشان می‌دهد. به اندازهٔ آن بستگی ندارد. عنصری با همان اندازه یک فیل را پدید می‌آورد. ملاحظه می‌کنید؟ به اندازهٔ عنصر بستگی ندارد.

۴۸ برخی از آنها شکل جسمی به خود می‌گیرند، برخی هرگز. دسته‌ای هم هرگز وارد سلول نمی‌شوند. برخی از آنها در قالب روح عمل می‌کنند تا جان را شکنجه و عذاب دهند. ما سعی می‌کنیم به این قسمت هم بپردازیم، بخش دیگر را برای فردا بعد از ظهر نگه می‌داریم و در صورت امکان به منشأ روحی که وارد جان می‌شود و راه نفوذش در اینجا است، خواهیم پرداخت.

۴۹ خوب دوستان عزیز، مطالبی که هم اینک عنوان می‌کنم برگرفته شده از علم روانشناسی نیست. سال‌هاست که با دیوها رو در رو هستم و شما این را می‌دانید. اگر فقط از چیزهایی که گاهی بعد از جلسات، شب هنگام رخ می‌دهد، آگاه بودید. هیچ نمی‌دانید. به یاد داشته باشید زمانی که با یک روح روبرو می‌شوید، برای شما جالب است بدانید که در مورد چه صحبت می‌کنید. آنجا ناپستید تا هر کار بی‌معنی انجام دهید زیرا فایده‌ای ندارد. هنگامی که یک دیو به واقع باید از شما اطاعت کند، خودش آن را تشخیص خواهد داد. بستگی به این ندارد که چقدر بلند فریاد می‌زنید، بستگی به مقدار روغنی که می‌ریزید، ندارد. آن دیو در پس آن، حقیقت را خواهد شناخت. عیسی به سادگی به او گفت: «برو بیرون.»

۵۰ به یاد دارید که شاگردان سر و صدای زیادی به راه انداختند، آنها در حال مبارزه بوده و سعی داشتند دیو را بیرون کنند، و همه چیز، پرسیدند: «چرا ما نتوانستیم آن را بیرون کنیم؟»

گفت: «به خاطر بی‌ایمانی خود.»

۵۱ او فرمود: «از او بیرون بیا.» آن پسر افتاد و بدترین تشنجی که تا کنون داشته بود، به او دست داد. ملاحظه می‌کنید؟ توجه دارید؟ دیوها اقتدار و قدرت را تشخیص می‌دهند.

۵۲ به پسرهایی که آنجا بودند بنگرید، ولگردهایی شاهد اخراج دیو به دست پولس بودند. آنها گفتند: «ما هم می‌توانیم همین کار را انجام دهیم»، آنها کاهن‌زاده بودند. پس آنها رفته و گفتند: «ما می‌توانیم دیوها را اخراج کنیم.» اعمال رسولان باب ۱۹. آنها نزد مردی که صرع داشت، رفتند و گفتند: «ما به وساطت عیسی برای تو دعا می‌کنیم. از او بیرون بیا...» دیو گفت: «خوب...» «... در نام عیسی که پولس موعظه می‌کند!»

۵۳ دیو گفت: «خوب، من عیسی را می‌شناسم همچین پولس را می‌شناسم اما شما دیگر کی هستید؟» خود می‌دانید که چه رخ داد. او بر روی آن مردان پرید، لباس‌های آنها را پاره کرد و آنها با داد و فریاد به خیابان گریختند.

۵۴ همان دیوها امروز زنده هستند از همین رو تعصب‌گرایی بیداد می‌کند. اینجا امشب در جمع کلیسا هستیم. امروز در کشور تعصب بیداد می‌کند، از بسیاری از پدیده‌ها به عنوان شفای الهی یاد می‌شود، حال آنکه باید این چیزها را مسکوت گذاشت. از همین رو اصل قضیه مورد بی‌حرمتی قرار می‌گیرد. به همین دلیل است که شما با مشکلات فراوانی روبرو هستید. بسیاری از چیزهایی که امروز به نام دین عرضه می‌شود باید خاموش شود. [فضای خالی بر روی نوار-گروه تألیف.] آنها چیزی جز بدعت نیستند! اگر کلیسای راستین خدا این قدر در این زمینه مشکل دارد به همین دلیل است. خوب ما آمریکا هستیم، می‌بینید، باید چنین باشد. خدا چنین گفته است که گندم، گیاهان خزنده و خارها با هم رشد خواهند کرد. مبادا برای از میان بردن آنها به تکاپو بيفتید. اجازه دهید کنار هم رشد کنند اما آنها را از میوه‌هایشان می‌شناسید. هیچ میوه‌ای در آن یافت نمی‌شود چرا که هیچ زندگی وجود ندارد، آنجا تهی است.

۵۵ اینک همین سلول را مد نظر بگیرید. فرض کنیم که به عنوان مثال این سرطان قرمز است که بیشتر اوقات رحم زنان را درگیر می‌کند، در آسیب‌دیدگی زنان و چیزهای دیگر. اینک ببینید به تشریح آن، منظور سلولی که به آن مربوط می‌شود، به بیانی همان سرطان پیردازیم. خوب یک سرطان...

۵۶ هر آنچه در طبیعت هست نمادی از عالم روحانی است. آیا از این امر آگاهی دارید؟ هر چیز در طبیعت نمونه و نمادی از عالم روحانی است، هر چه که باشد.

۵۷ در باب مثال زمانی که ما در بدن مسیح مولود می‌شویم، سه عنصر در این تولد ما نقش دارد. هنگامی که عیسی مرد این سه عنصر از وجودش خارج شدند. از بدنش آب، خون و روح بیرون آمد. مگر نه؟ سه عنصر، سه عنصری که ما از طریق آنها به تولد دوباره دست می‌یابیم عبارتند از عادل‌شمردگی، تقدیس و تعمید روح‌القدس. و همه اینها می‌تواند در یک عمل انجام شود. اما این می‌گیرد... خوب چه بسا عادل‌شمرده شده باشید ولی در تقدس به سر نبرید. چه بسا با وجود ایمان به خداوند عیسی مسیح باز آلایشی در شما یافت شود. چه بسا در عادل‌شمردگی زندگی کنید و زندگی سراسر پاک و مقدسی داشته باشید در حالی که از روح‌القدس بی‌بهره باشید. دقت کنید، کتاب مقدس در اول یوحنا ۵:۷ چنین می‌گوید: «زیرا سه هستند که در آسمان شهادت می‌دهند، پدر، پسر و روح‌القدس و... پدر، کلمه و روح‌القدس»، که همان پسر بود، «و این سه یک هستند و سه هستند که بر روی زمین شهادت می‌دهند، آب،

خون، و روح و اینها در یک متفقدند.» در اینجا سخن از متفق بودن است نه یگانگی. شما نمی‌توانید پدر را داشته باشید بی‌آنکه پسر را داشته باشید؛ نمی‌توانید پسر را داشته باشید بی‌آنکه روح‌القدس را داشته باشید زیرا متمایزناشدنی و یک هستند. پس آن سه‌گانگی در یگانگی پیدا می‌شود.

۵۸ اینجا در موردش نمی‌شنوم اما در سراسر کشور بسیار در موردش می‌شنوید، یکی از رایج‌ترین اموری که در گروه‌های پنطیکاستی سردرگمی ایجاد می‌کند، همین نکته ساده است. من رهبران آنها را جمع کرده و به آنها ثابت کردم که آنها هر دو به یک چیز اعتقاد دارند. این شیطان است که میان آنها حائل شده، همین و بس. اگر این کلیسای بزرگ پنطیکاستی... از شر آن سنت‌های بی‌ارزش خلاص شود و چنین همه در قالب کلیسای واحد فرخنده الهی قرار بگیرند، ربوده شدن رخ خواهد داد. ولی تا هنگامی که شیطان بتواند به تفرقه در میان آنها دامن بزند، چرا این کار را نکند. این شگرد اوست. آنها همه دقیقاً به یک چیز باور دارند.

یکی می‌گوید: «خوب، این چنین است.»

۵۹ گفتیم: «خوب اگر این چنین است، پس آن چنان است.» موضوع از این قرار است. پس همه موضع واحدی دارند. در باب تثلیث، همان سه‌گانگی خدا موضوع از این قرار است. حال، حال سخن از ذات یگانه الهی است. سخن از خدای پدر، پسر و روح‌القدس است. خوب ما همانند بت‌پرستان نمی‌گوییم «خدایان ما». می‌گوییم «خدای ما». دقت می‌فرمایید؟ سخن از جنبه‌های سه‌گانه وجود خداست.

۶۰ خوب توجه کنید، شیطان نیز همچنین در سه‌گانگی یافت می‌شود. قدرتش نیز در سه‌گانگی است.

۶۱ حال دقت داشته باشید که آب، آن خون مبارک و روح الهی آن تولد را به بار می‌آورد. مگر نه؟ اینک دقت کنید. این امر خود نمایانگر تولد تازه است. چه چیز نمایانگر تولد طبیعی است، کیفیت آن تولد پیش از تولد تازه از چه قرار است؟ هنگامی که مادران شما... نخستین چیزی که هنگام تولد یک نوزاد رخ می‌دهد، چیست؟ خروج آب. سپس خون. در وهله بعد، توجه کنید، این فرآیند پیدایش زندگی است، این شخص را پدید می‌آورد. آب، خون، روح.

۶۲ اما بیایید از ماهیت سرطان صحبت کنیم، پنج دقیقه زمان داریم، به نظرم پنج دقیقه فرصت داشته باشیم، بیایید از سرطان سخن بگوییم. ماهیت سرطان چیست؟ سرطان نمایانگر چیست؟ به لاشخوری می‌ماند. همچون کرکس، مردار می‌خورد. و در بیشتر موارد سرطان از نوعی ضربه سرچشمه می‌گیرد، سلول آسیب دیده گسست-گسست می‌کند. آن سلول کوچک آنجا پس زده شده، لغزش می‌خورد. از دید باپتیست‌ها این واژه‌ای زشت است، مگر نه؟ خوب، پس آن سلول واپس می‌زند و لغزش می‌خورد. من باپتیستی هستم ولی واپسگرایی و لغزش برایم معنا دارد.

۶۳ چندی پیش یک نفر آنجا در جلسه آرکانزاس چنین گفت: «برادر برانهام،» گفت... او یک ناصری بود. شفا یافته بود. او داشت... در حالی که عصاهایش را روی شانهاش

گذاشته بود در شهر قدم می‌زد. گفت: «می‌دانید چه؟» گفت: «هنگامی که برای بار نخست اینجا آمدم،» گفت: «فکر می‌کردم شما... با شنیدن موعظه شما فکر کردم ناصری هستید.» او گفت: «ولی دیدم که بیشتر مردم پنطیکاستی هستند و یک نفر به من گفت که شما پنطیکاستی هستید. و حال شما می‌گویید که باپتیست هستید.» گفت: «من که متوجه نمی‌شوم.»

۶۴ پاسخ دادم: «فهمیدنش آسان است.» گفتم: «من پنطیکاستی ناصری باپتیست هستم.» و این-این درست است. بسیار خوب. گفتنی است که در عیسی مسیح یک هستیم، به وساطت روح‌القدس که ما را یک ساخته است. چنین است.

۶۵ حالا، توجه کنید، پس از آسیب، آن سلول کوچک واپس زده می‌شود، لغزش می‌خورد. در آغاز بسیار ریز است. سایر عناصر کوچک بلافاصله آنجا ظاهر شده تا حیات خود را نثار کنند. چنین است که چرک داخل زخم شکل می‌گیرد. آنها در حکم سربازان ریزی هستند که برای حفظ زندگی شما می‌جنگند. آنها شتابان خود را به آنجا رسانده و به این سم حمله می‌کنند، قدرت‌های شرارت تلاش می‌کنند آنجا جمع شوند و چنین آن سربازان زندگی خود را می‌بازند. این همان چیزی است که باعث می‌شود... این... آنها مشتت سرباز مرده هستند که وارد خون شما می‌شوند... در زخم یافت می‌شوند، آنها زندگی خود را برای نجات شما داده‌اند.

۶۶ پس به محض اینکه سلول کوچکی واپس زده می‌شود، دیو دست به کار شده شروع به تکثیر می‌کند، شروع به زیاد کردن سلول‌ها می‌کند. بدنی تشکیل می‌دهد همان‌طور که نوزاد شما در رحمتان شکل می‌گیرد، درست همان‌طور که شما در رحم مادر خود شکل گرفتید. سلول بر سلول، سلول بر سلول، سلول بر سلول، به هر شکل، هر جا؛ فقط اینکه آنها مانند انسان شکل مشخص ندارند، بر اساس ماهیت خود شکل می‌گیرند. این نتیجه یک روح است. به هر شکلی رشد خواهد کرد و از تکثیر سلول بر سلول، سلول بر سلول شکل می‌گیرد.

۶۷ و نخستین چیزی که شما متوجه می‌شوید این است که ضعیف شده و حس می‌کنید بیمارید. نزد دکتر رفته و او شما را معاینه می‌کند. چه بسا به وجود آن پی نبرد. اگر متوجه آن شود، شاید بتواند آن را بردارد. چنانچه آن را کاملاً بردارد، خوب، از بین خواهد رفت. اما اگر نتواند آن را کاملاً بردارد، اگر در گلو یا قسمت دیگری باشد که دکتر نتواند آن را کاملاً بردارد، تنها ذره کوچکی از آن کافی است تا همان‌جا زندگی را از سر گیرد. توجه کنید، زیرا چنین نیست که گویی دست یا هر عضو دیگر شما را قطع کنند و همین مشکل را حل کند یا اینکه شما قطع کنید... منظورم این است که اگر قسمت اصلی بدن را قطع کرده و دست را کنار بگذارید، خوب دیگر نمی‌تواند در خود حیات داشته باشد. اما-اما چنانکه ملاحظه می‌کنید ماهیت آن با ماهیت شما متفاوت است. قدرت دیو است که وارد عمل می‌شود.

۶۸ خوب دقت کنید، می‌توان نامی بر آن گذاشت، دکتر آن را «سرطان» می‌خواند. خدا آن را «دیو» می‌خواند. به حال حاضر خوب توجه کنید. آنها فقط به آن می‌دهند... واژه سرطان برگرفته از چیست؟ از واژه‌ای می‌آید... از کلمه‌ای لاتین برگرفته شده که

در مبحث پزشکی کاربرد دارد و به معنای «خرچنگ» می‌باشد، خرچنگ کنار دریا دیده می‌شود و پاهایی آن چنانی دارد. سرطان چنین شکل می‌گیرد که خود را رسانده و تکثیر می‌یابد. واژهٔ سرطان همان «خرچنگ» است. آن وارد می‌شود و پی در پی پهنا می‌یابد و در حال پیشرفت خود از خون تغذیه می‌کند، همانند هشت پا یا چنین چیزی. این چنین یک تومور، آب مروارید و انواع بیماری‌ها، هریک از آنها از عنصری پدید می‌آید، و آن عنصر ناگزیر باید شکلی به خود بگیرد، و پیش از آنکه شکل به خود بگیرد باید از حیاتی برخوردار باشد. پیش از ساختن یا-آغاز به رشد و تکثیر سلولی، باید از شکلی زندگی برخوردار شده باشد. درست است؟ حال منشا سرطان چیست؟ از کجا و از جانب که آمده است؟ مدتی پیش آن را نداشتید اما چه بسا اینک آن را داشته باشید. از کجا آمده است؟ سخن از زندگی‌ای غیر از زندگی شماسست که وارد زندگی شما شده است، در شما زیست می‌کند. و این همان شکنجه است، زندگی شما را ضعیف می‌کند. از همین رو عیسی آن را «دیو» نامید.

۶۹ امروزه از صرع صحبت شده و آن را «صرع» می‌خوانند. در حالی که در کتاب مقدس عیسی صرع را «دیو» خواند. هنگامی که مردی با آن پسر آمد که خود را به زمین می‌انداخت و از دهانش کف خارج می‌شد و چنین چیزی، گفت: «او دیو دارد که او را داخل آتش و آب می‌اندازد.»

۷۰ خوب نام لطیفی به آن داده‌اند و آن را صرع می‌خوانند در حالی که دیو است و بس. و عیسی گفت: «ای دیو، از این کودک خارج شو!» دقیقاً. خوب، تشنج بیشتر از مشکل کلیوی سرچشمه می‌گیرد. شاید اندکی بعد بتوانیم به آن بپردازیم. ملاحظه می‌کنید؟ گفته می‌شود تشنج یکی از عوارض اوڤهٔ خون است.

۷۱ اینک به این توجه کنید، هنگامی که سلول آنجا باقی می‌ماند، دیو وارد عمل می‌شود. زندگی‌ای شکل می‌دهد، رشد می‌کند، بزرگ‌تر و بزرگ‌تر می‌شود. او وظیفه دارد جان شما را بگیرد. دیو برای این فرستاده شده تا روزهای شما را کوتاه کرده به کمتر از هفتاد سال برساند.

۷۲ خوب، برای همهٔ دکترها احترام قائل می‌باشم. بله، آقا. خدا به همهٔ کسانی که در خدمت علم پزشکی هستند، به خاطر کمک به مردم برکت دهد. صحیح. اگر این دانش نبود بر دنیای امروز چه می‌گذشت؟ خدا را سپاس به خاطر دانش پزشکی. به خاطر خودرو خود خدا را شکر می‌کنم. اگر خدا اجازه نمی‌داد که علم برای من ماشینی تولید کند، مجبور بودم تا اینجا پیاده بیایم که کار دشواری است. برای نور الکتریکی همچنین صابونی که برای شستن دست‌هایم استفاده می‌کنم، خمیر دندان که با آن مسواک می‌زنم، نیز قطعاً شکرگزارم. برای همه چیز خدا را شکر می‌کنم زیرا تمام چیزهای خوب نعمتی از جانب خداست.

۷۳ اما به شما می‌گویم که حتی یک دارو هم وجود ندارد که تا به حال بیماری‌ای را درمان کرده باشد. و حتی یک دکتر هم یافت نمی‌شود که ادعا کند شافی است مگر اینکه شاید باشد، اما یک پزشک واقعی ادعای شفاگر بودن ندارد. در خانهٔ برادران مایو، بسیاری از شما... دو یا سه بار آنجا با من مصاحبه شد. در مورد بیمارانی که از آنجا

بیرون آمده بودند، درمان ناپذیر... آیا نشریهٔ ریدرز دایجست، ماه نوامبر را خوانده‌اید؟ چند نفر شمارهٔ ماه نوامبر نشریهٔ ریدرز دایجست، مقالهٔ در مورد من را خوانده‌اند؟ توجه می‌کنید؟ آنها مرا برای مصاحبه دربارهٔ کودکی که محکوم به مرگ بود، صدا کرده بودند. می‌گفتند: «شدنی نیست». اما روح‌القدس با من صحبت کرده و به من گفت که چگونه شدنی خواهد بود و انجام هم شد. بسیار خوب. مرا به آنجا دعوت کردند. و درست بالای در، جایی که بیشتر جیمی و دیگران همچنین مایو می‌نشستند، علامت بزرگی بدین مضمون وجود داشت: «ما وانمود نمی‌کنیم که شفاگر هستیم. ادعای ما این است که به طبیعت کمک می‌کنیم. تنها یک شفاگر وجود دارد که همانا خداست.» آن عزیزان از حاذق‌ترین افراد در سطح جهانی هستند. البته ناگفته نماند که شاید هم پیدا می‌شود، بله. درست است. واعظ شاید هم داریم. بسیار خوب. در هر زمینه خوب و بد داریم.

۷۴ توجه داشته باشید هرکس مدعی شفاگری است در واقع داستان‌سرایی می‌کند زیرا او خود از عهدهٔ چنین امری بر نمی‌آید. زیرا به گفتهٔ کتاب مقدس: «من خداوند هستم که همهٔ گناهان شما را می‌بخشم و تمام بیماری‌های شما را شفا می‌دهم.»

۷۵ من به دفاتر کاری بسیاری رفته‌ام. همچنین در دفتر کارم... برخی از بهترین پزشکان از کشورهای گوناگون آمده‌اند. دوستان، شما از ابعاد پنهان زندگی فردی آگاهی ندارید، اموری به وقوع پیوسته‌اند و در همین باب مسائلی هست که برای عموم بازگو نمی‌کنم. افرادی پنهانی می‌آیند. پس مبدا تصور کنید که نیقودیموس‌های زیادی در دنیا یافت نمی‌شود، باری هزاران نیقودیموس پیدا می‌شود. آنها به این مسائل دقیق می‌شوند و در جلسات هم شرکت می‌کنند. با پوشیدن یک تی‌شرت یا چیزی از آن دست آنجا می‌نشینند، سخن از اشخاص نامداری است که مایهٔ شگفتی شما خواهد شد، آنها چنین در جلسه حاضر می‌شوند. چند روز بعد، بی‌سر و صدا می‌آیند و پنهانی از شما دعوت می‌کنند و برای ترتیب دادن یک ملاقات کسی را مأمور می‌کنند. و بی‌درنگ چنین می‌گویند: «برادرِ برانهام، من معتقدم که این حقیقت است.» آنها درست همچون ما انسان هستند. قطعاً. خوب هر انسانی آرزو دارد که به آن سوی حجاب تاریکی که روزی باید از آن عبور کند، نگاه کند.

۷۶ پس پیداست که این سرطان‌ها و غیره دیوهای هستند در هیئت بدن گوشتی تکثیر یافته و زندگی شما را می‌گیرند.

۷۷ حال اگر مانند دکتر عمل کرده و می‌توانستم آن را سراسر بریده و روی زمین بگذارم... یا بیابید چنین فرض کنیم که برای مثال شما خود بر روی این کرهٔ خاکی یک سرطان هستید. اینک در اینجا شفای الهی هم هست. اگر می‌خواستم از شر شما خلاص شوم به همان ترتیبی که دکتر عمل می‌کند، تنها کاری که باید می‌کردم این است که پیوسته... لازم بود به قدری بدن شما را خراش دهم یا چیزی شبیه به آن، تا زمانی که به طور کامل از زمین ناپدید شود. پس هیچ چیز از آن باقی نخواهد ماند، درست مثل زمانی که دکتر تومور را خارج می‌کند. اما در قالب شفای الهی، اگر شما یک سرطان بودید، تنها کاری که انجام می‌دادم این بود که زندگی شما را از بدن خارج

می‌کردم و شما چنین ادامه می‌دادید. زندگیتان شما را ترک خواهد کرد اما بدن شما همان‌طور که هست در اینجا باقی خواهد ماند.

۷۸ در باب شفای الهی گفتنی است بینایی و زمان بدترین دشمنان شفای الهی هستند. نمی‌دانم آیا برادر باکستر در جلسات بدین امور می‌پردازند یا خیر. من بارها و بارها نشستم و در مورد آن برای ایشان و برادر بوسورث توضیح دادم. اما اتفاقی که افتاد این بود. شک دارم که بسیاری از مردم آن را درک کرده باشند زیرا بعد از مدتی می‌بینید که مردم برمی‌گردند و می‌گویند: «برادر برانهام، من برای دو یا سه روز از شفا بهره‌مند بودم، خدا برکت دهد، اما آن را از دست دادم.» پس چنین متوجه می‌شوم و فکر می‌کنم افراد به درستی جلسه را مدیریت نمی‌کنند. افراد خوب درک نمی‌کنند. به کسانی برخوردیم که کاملاً نابینا بوده، سرطان یا در چشمان خود آب مروارید داشته‌اند و پس از آمدن برای سکو و دعا شدن برای آنها، کتاب مقدس را خواندند سپس رفتند و در عرض سه یا چهار روز بعد همانند ابتدا به نابینایی بازگشتند. چه اتفاقی افتاد؟ همه می‌دانند که هرگاه زندگی از بدن گوشتی رخت برمی‌بندد، برای مدتی کوچک شده و منقبض می‌شود. درست است؟

۷۹ تا به حال کسی اینجا گوزن یا گاو یا چنین چیزی کشته است؟ البته. بسیار خوب. امشب آن را وزن کنید، شکارچیان حاضر، دوستانم. گوزنی را بکشید و آن را روی ترازو بگذارید، به دیگران بگویید که چقدر وزن دارد. دقیقاً! صبح روز بعد وزنش چند کیلو کمتر خواهد شد. هرگاه انسانی می‌میرد، نخستین کاری که مأمور کفن و دفن انجام می‌دهد این است که دندان‌های مصنوعی یا چشم مصنوعی یا هرآنچه که باشد را خارج می‌سازد، آن را برمی‌دارد زیرا روند کوچک شدن و فشرده شدن شروع می‌شود و چنین چیزهایی بیرون زده می‌شود زیرا بدن انسان وارد روند کاهش می‌شود. تمام بافت‌های گوشتی دیگر نیز جمع می‌شوند. هنگامی که زندگی سلول را ترک می‌کند، شروع به کاهش و کوچک شدن می‌کند. این روند کمابیش هفتاد و دو ساعت ادامه خواهد داشت. سپس روند تورم آغاز می‌شود. فرض کنید سگ کوچکی اینجا در جاده زیر گرفته شود. اگر کمابیش سه روز زیر آفتاب بماند، خود ببینید که چه اتفاقی می‌افتد. این سگ بزرگتر از همیشه می‌شود. باد کرده و متورم می‌شود. درست است؟

۸۰ خوب هرگاه دیوی از یک بیمار اخراج می‌شود، همین امر هم رخ می‌دهد. در چند روز نخست: «احساس فوق‌العاده‌ای دارم.» سپس چنین می‌گوید: «من -من بیمار تر از همیشه هستم. شفای خود را از دست دادم.» درست همان‌طور که ایمان شما را از آن رهایی داد، بی‌ایمانی آن را بار دیگر به ارمان می‌آورد. پس به همان‌سان که ایمان آن را می‌کشد، بی‌ایمان آن را باز زنده می‌سازد. عیسی فرمود: «هنگامی که روح ناپاک از کسی بیرون می‌رود به مکان‌های خشک رفته سپس با هفت دیو دیگر به آنجا باز می‌گردد.» و اگر مرد خوب خانه آنجا نایستد تا از در محافظت کند، آن بی‌درنگ وارد خواهد شد. و مرد خوب خانهٔ شما همان ایمان شماست. پس بگویید: «دور شو!» چنین است.

۸۱ و اکنون یک بیمار را در نظر بگیرید که به شیوهٔ معمولی خوب شده باشد، نه اینکه

معجزه‌های استثنايي رخ داده باشد. به هر حال شفای الهی و معجزه دو چیز متفاوت هستند. شفای الهی یک چیز است و معجزه یک چیز دیگر. خوب به شکل کلی در مورد شفای الهی، هنگامی که روح ناپاک اخراج می‌شود، دیو سرطان آن شخص را ترک می‌کند، «بلی!» خوب یا بگذارید مثال دیگری بزنیم تا بهتر درک کنید، آب مروارید را مثال بزنیم. چه اتفاقی افتاد هنگامی که آن شخص... یک نابینا را در نظر بگیریم. نمی‌دانم تا کنون اینجا کسی را داشته‌ایم که مشکل آب مروارید چشم داشته یا خیر. از این عزیزان تقاضا دارم برای چند دقیقه بایستند. چرا؟ خوب، شروع به کوچک‌تر شدن می‌کند. از این دوستان می‌خواهم که بازگردند و شهادت خود را برای ما بازگو کنند. «خدای من!» آنها به خوبی می‌بینند. «شکر! درست همان‌طور که من می‌توانم چیزها را ببینم! بله! من...» مشکل چیست؟ زندگی رخت بریسته است، بافت آب مروارید شروع به کاهش می‌کند. خوب، چند روز چنین ادامه می‌یابد. می‌گویند: «من دارم خوب می‌شوم.»

۸۲ و پس از مدتی، باز سردردها به سراغشان می‌آید، حال خیلی خوبی ندارند. صبح فردای آن روز بلند می‌شوند می‌گویند: «دارم دوباره بینایی خود را از دست می‌دهم.»

۸۳ دسته‌ای پیدا می‌شوند که بگویند: «شما را سرکار گذاشته‌اند. آن غلندگان مقدس شما را سرکار گذاشتند.» چنین حرفی را باور نکنید! این دروغ شیر است. اگر چنین حرفی را باور کنید، دوباره نابینا می‌شوید.

پس استوار بایستید و بگویید: «نه. خداوند، باور می‌کنم.»

۸۴ خوب چه رخ می‌دهد؟ آن بافت گوشتی برای مدتی متورم خواهد شد. همین دوباره بینایی شما را مبهم خواهد کرد. بافت سرطانی موجود در بدن متورم خواهد شد. شما را دوباره دردمند و رنجور خواهد کرد. سپس به طرز وحشتناکی مریض می‌شوید، بسیار بدحال می‌شوید. علت چیست؟ زیرا آن بافت گوشتی بزرگ مرده آنجا در بدن شما جا خوش کرده، در حالی که مرده است.

۸۵ هنگام مراجعه به پزشک این سخن را از وی خواهید شنید: «با عقل جور در نمی‌آید. توده سرطانی هنوز آنجاست. آن را می‌بینم.» البته که هنوز آنجاست ولی مرده است. هلولیاه!

۸۶ حال خون باید بدن را پاک کند. قلب با هر ضربان، خون را به سراسر بدن می‌فرستد و این کار باعث جمع‌آوری عفونت می‌شود. و یقیناً این امر خود باعث بیمار شدن شما می‌شود. اگر جایی در بدن خود یک تکه گوشت بزرگ به اندازه یک مار یا چیز دیگر، به اندازه انگشت خود داشتید که در درون بدن شما آویزان و مرده بود، آن گوشت مرده آویزان در وجود شما که در حال فساد هم بود، آنگاه چه رخ می‌داد؟ خوب، به طور طبیعی خون شما با گردش در بدنتان، باید بدن را پاک نگه دارد. اما بافتی مرده وجود دارد، چیزی که هنوز آنجاست ولی زندگی از آن بیرون رفته است. قدرت خدا از راه ایمان آن را بیرون می‌راند. آن یک دیو است و ناگزیر باید بیرون رود.

۸۷ ولی مشکل به ناآگاهی مردم در این باره برمی گردد. آنها می روند و تسلیم می شوند. و همان دیو درست همان جا ایستاده باز زمام امور را به دست می گیرد. هنگامی که خدا از روی این سکو به وساطت روحش، تحت الهام چیزی به شما می فرماید در آن شک نکنید مبدا وضعیت بدتری به سراغتان آید، این سخن اوست. زیرا عیسی فرمود: «وضعیت نهایی این مرد هفت برابر بدتر از اول بود.» درست است؟ هنگامی که روحی ناپاک از آن شخص بیرون رفت، به مکان های خشک رفت سپس با هفت دیو دیگر بازگشت. پس باور نکنید. در آن امر الهی پایداری کنید. باشد که از قلب شما برآید. بگویید: «خیر، آقا! من تزلزل ناپذیر هستم! مهم نیست که چقدر درگیر بیماری هستم، به آن ارتباطی ندارد.» با همین رویکرد به زودی تندرست می شوید. آنگاه همه چیز خوب خواهد شد. توجه داشته باشید که آن دیگر مرده است. توموری که دکتر باید از طریق عمل جراحی برمی داشت، همان تودهٔ تکثیر شده، داخل بدن شماست اما دیگر حیاتی در آن وجود ندارد.

۸۸ چه بسا بگویید: «برادر برانهام، حیات موجود زندگی مرا خواهد گرفت؟» خیر، آقا. آن حیات، حیاتی جدا از زندگی شماست. من تنها به شما نشان دادم که شما خود یک زندگی هستید و هستی یافته اید، همچنین آن نیز حیاتی است که به هستی می رسد؛ شما از خدا هستید ولی آن از شیطان. متوجه منظوم می شوید؟ سخن از دیوشناسی است. پس باید با نگرستن به این امور از ماهیت آن آگاه شوید.

۸۹ خوب، متأسفم، ساعت کمابیش سه و نیم است. پوزش می خواهم. دوستان، ببینید. این دنیا به چه نیاز دارد!

۹۰ تقریباً هفت سال می شود که در سراسر آمریکا تعلیم داده و جلسات شفا برگزار می کنم. بسیار دلم می خواهد دوباره به سراسر کشور رفته و با تعلیم کتاب مقدس، مقولهٔ دیوشناسی را بازبشناسانم تا مردم به درک شیوهٔ برخورد درست نائل شوند. مردم بیشتر به همین دلیل در چنین جلساتی شرکت می کنند، دوست گرامی... اگر مسئله را خوب درک نکنید، مردم حضور می یابند و در بیشتر اوقات...

حال آن شخصی که پیدا شد و مدعی بود که صاحب عطای شفاست را به یاد دارید؟ اگر شما شفا یافته باشید پس عطای شفای الهی در درون شما بوده است. این به شخص شما بستگی دارد. هر عطایی در اتصال با ایمان به فعلیت می رسد. مهم نیست که من چقدر از عطای شفای الهی برخوردارم من با همهٔ قلبم آن را باور دارم اما چنانچه شما اینجا ایستاده و اگر ایمانی از همان جنس نداشته باشید، این شما را خوب نخواهد کرد. می توانم ساعت ها، هفته ها و ماه ها برای شما در دعا بایستم. شفای الهی تنها محدود به واعظان نیست. این خود شما هستید که عطای شفای الهی را داشته و به شفا یافتن ایمان دارید زیرا تنها به ایمان شدنی است. از راه ایمان! تمام اعمال خدا به ایمان انجام پذیر است.

۹۱ زره تام خدا همان ایمان است. ما از امور طبیعی این دنیا هیچ برخوردار نیستیم. سرمایه و توانگری کلیسای پیرو مسیح، عمل ایمان است. پس به زره خدا نظر اندازید؛ سخن از مهر، شادی، صلح، بردباری، نیکویی، ملامت، مهربانی و شکیبایی است. درست

است؟ همه چیز فراسرشت است، هیچ چیز طبیعی نیست. از همین رو به امور طبیعی نگاه نمی‌کنیم زیرا کنش و کردار ما فراسرشتی است. و ایمان تنها امری است که می‌توانیم پایه قرار دهیم، آنچه خدا حق معرفی می‌کند را مبنا قرار می‌دهیم و به آن نادیدنی فرخنده می‌نگریم. و ما چیزهایی هستی‌نیافته را مخاطب می‌سازیم گویی هم اینک هستی یافته‌اند، ابراهیم با همین رویکرد آن را دریافت کرد. آمین! ابراهیم چیزهای هستی‌نیافته را فراخواند، او به واقع همان کار را کرد که خدا پیش‌تر انجام داده بود. هرچند صد ساله شده بود نسبت به نوید الهی ناباورانه شک نورزید.

۹۲ برای من که قابل تصور است، برای شما چطور؟ می‌بینیم که سارا روزی از خواب برخاست. خدا گفت: «ابراهیم!» گفت: «ابراهیم، تو صاحب فرزندی خواهی شد.»

۹۳ سارا بلند شد. او پرسید: «سارا، حالت چطور است؟» اینجا جمعیتی مختلط حضور دارند، اما گوش کنید.

«بدون هیچ تغییری.»

۹۴ «خوب، جلال بر خدا، ما آن فرزند را خواهیم داشت! برو قنداق، سنجاق و چیزهای دیگر را آماده کن. آماده باش.»

خوب، یک ماه دیگر سپری شد. «سارا، چطور هستی؟»

«بدون هیچ تغییری.»

یک سال گذشت. «سارا، خوب آیا چیزی هست؟»

«بدون هیچ تغییری.»

ده سال چنین سپری شد. «بدون هیچ تغییری.»

بیست و پنج سال گذشت. «بدون هیچ تغییری.»

۹۵ ولی ابراهیم به جای ضعیف شدن، قوی و قوی‌تر شد. می‌دانست که هرچه زمان بیشتری بگذرد، معجزه‌های شگرف‌تر رخ خواهد داد زیرا خدا را باور داشت و از روی بی‌ایمانی در وعده خدا شک نکرد. گفت: «صاحب آن فرزند خواهیم شد!» و یک روز صبح رحم سارا شروع به برآمدن کرد سپس اسحاق کوچک به دنیا آمد زیرا ابراهیم به خدا ایمان داشت. به امور می‌نگریست و چیزهای هستی‌نیافته را همچون چیزهای هستی‌یافته می‌شمرد.

۹۶ از روی احساسات و ظواهر پیش نرفت. شما با احساسات یا ظواهر حرکت نمی‌کنید. بلکه با ایمان. خوب خدا چیزی اعلام کرده و فرموده: «هرآنچه در دعا بطلبید، ایمان داشته باشید که آن را دریافت می‌کنید.» پس به آن بچسبید. خدا چنین فرمود، پس باید چنین شود! آمین. سخن از دیوها بود!

ایمان به پدر، ایمان به پسر،

ایمان به روح‌القدس، این سه یک هستند؛

دیوها به لرزه خواهند افتاد، گناهکاران بیدار خواهند شد؛

ایمان به یهوه همه چیز را به لرزه در خواهد آورد.

درست است. باشکوه است! یقیناً چنین است. به خدا ایمان داشته باشید. نگاه شما بر او باشد. لغزش نخورید. ایستادگی کنید. این سخن خود خداست!

۹۷ پس ماهیت دیوها چیست؟ آنها وجودهایی از جنس روح هستند. خوب چنانچه دکتر می‌گوید: «مبتلا به سرطان هستید. سل دارید. آب مروارید دارید. به ذات‌الریه مبتلا شدید. این را دارید.» این یک دیو است. سخن از حیاتی است که در پس آن یک دیو نهفته است. چند نفر می‌دانند و می‌توانند درک کنند که یک سرطان، آب مروارید... یک روح است، آنها در خود حیات دارند. خوب هیچ چیز بدون روح نمی‌تواند در خود حیات داشته باشد، دقت کنید، بنابراین باید حیاتی باشد تا جایی آن را به جریان اندازد.

۹۸ حتی درختی که آنجاست نیز در خود حیات دارد. علم با همهٔ گستردگی خود در جهان قادر به خلق یک شاخه علف نیست. این را می‌دانستید؟ چیزی مشابه آن درست می‌کنند اما به فرمول زندگی دسترسی ندارند. تنها خدا قادر به چنین کاری است. توجه دارید؟ عیسی به درخت گفت: «نفرین بر تو. از این به بعد میوه تا به ابد بر تو نشود.» آنها دوباره از آنجا عبور کردند. آن موقع کمابیش ساعت هشت بامداد بود. حدود ساعت یازده برای صرف ناهار از همان راه برگشتند. پطرس گفت: «به این درخت نگاه کنید، تا ریشه خشک شده و از بین رفته است.» چرا؟ زیرا عیسی زندگی موجود در آن درخت که در ریشه‌ها یافت می‌شد را تهدید کرد و درخت سراسر بی‌جان شد. هلولیاه!

۹۹ همان عیسی می‌تواند سرطان را تا ریشه تهدید کند و آن سرطان خواهد مرد. آن درخت ساعتی پیش از آن رخداد به همان سان پا برجا بود اما دیدید که برگ‌ها شروع به ریختن کردند سپس تنه پوست‌پوست شد. و... روز به روز، هفته به هفته پژمرده‌تر شد و بعد از مدتی حتی اثری هم از آن درخت باقی نماند. هلولیاه! وقتی مسیح سخن بگوید، سرطان، تومور، آب مروارید یا هر چیز دیگر باید ناگزیر برود. او دیوها را اخراج می‌کرد. و این سخن خود مسیح است: «آنها به نام من دیو اخراج می‌کنند و به زبان‌های تازه صحبت می‌کنند، مارها را برمی‌دارند، زهرهای مرگبار می‌نوشند ولی آسیبی به آنها نخواهد رسید. اگر بر بیماران دست بگذارند آنها شفا خواهند یافت.»

۱۰۰ آیا مسیح را دوست می‌دارید؟ از اینکه شما را در این عصرگاه یک ساعت اینجا ننگه داشته‌م و تحمل کرده نشستید، پوزش می‌خواهم. آیا خداوند را دوست دارید؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.»] گروه تألیف. [اینک چه رخدادی حاصل خواهد شد؟ اگر مسیح را به عنوان شفاگر خود بپذیرید و در قلب خود ایمان داشته باشید که امری برای شما رخ داده است و باور داشته باشید که شفا یافته‌اید، آیا می‌توانید پذیرای شفای خود باشید؟ مبادا بگذارید شیطان بر شما برجسب دیگری بزند. همچنان استوار گام بردارید.

«جناب دکتر،» پرسیده-می‌گویید: «جناب دکتر، وضعیت چگونه است؟»

او پاسخ می‌دهد: «خوب، هنوز سر جای خودش است.»

۱۰۱ شما در قلب خود آگاهید و می‌دانید چه رخ داده است. بله! نخستین چیزی که پرسیده می‌شود این است که «خوب، بر سر آن چه آمد؟»

۱۰۲ آنگاه شما چنین پاسخ می‌دهید: «جناب دکتر، مسئله را خدمتان می‌گویم. امری که رخ داد این است که عیسی مسیح مرا شفا داد. درست است. عیسی مسیح مرا شفا داد.»

۱۰۳ بسیار خوب، بیایید برای دقایقی سرهای خود را خم کنیم. برادر ویلت، لطف می‌کنید اینجا تشریف بیاورید، برادر؟

۱۰۴ خوب، ای پدر آسمانی، به خاطر خون مسیح سپاسگزاریم. چه بسا گاهی این خدمت، ای خداوند، با طولانی صحبت کردن، به اندازه کافی حکمت به خرج ندهد. شاید خود را مانند پولس حس کنم که شبی سراسر شب را موعظه کرد. و یک نفر از پنجره بیرون افتاد و جان داد. و آن رسول که زندگی‌ای توأم با کلام خدا داشت، رفت و بدن خود را روی آن جوان گذاشت، زندگی به تن آن جوان برگشت و دوباره زنده گشت.

۱۰۵ ای خدای عزیز، چنانکه می‌بینیم اینک این تمدن بزرگ در حال غروب است، زمان دیگر منقضی شده است، از نیمه روز فراتر رفته‌ایم، غروب سایه خود را می‌گستراند. اینک فروغ و روشنایی شگرف و شکوهمند پادشاهی خدا پرتوافکن شده و در عین حال تاریکی سهمگینی که زمین را در برمی‌گیرد نیز موضع می‌گیرد. خدایا، می‌بینم که هر روز پیرتر می‌شوم. خداوند، بگذار پیش روم. به من قوت عطا کن. مرا یاری کن تا این حقیقت ناب را همه جا اعلام کنم. فردا بعد از ظهر ما را امداد کن تا بهتر درک کنیم.

۱۰۶ و پروردگار عزیز، در این عصرگاه این حضار گرامی را برکت عطا کن. امشب، هنگامی که برای جلسه شفا گرد هم می‌آیند، باشد که هر مرد و زنی که به هم می‌رسند، چنین بگویند که «اینک اینجاست... دیگر هیچ شکی روا نیست. اکنون ما می‌دانیم که منشا آن چیست. می‌دانیم که دیو است. همچنین می‌دانیم چه زمانی خواهد رفت، او باید تحت فرمان خدا بیرون رود. او را گریزی نیست. خدا چنین فرموده است. او باید بیرون رود.» باشد که این جماعت خرم، شادمان راهی شده و شفای خود را اعلام کنند. هیچ چیز، روا مدار که چیزی راه ایشان را سد کند؛ تنها با ایمان و باورمندانه روانه شوید.

۱۰۷ و خدایا، باشد که این کلیسای کوچک و کلیساهای دیگر که همکاری کرده‌اند، پس از اعلام این پیغام شاهد یک بیداری باشند، ای خداوند، این سبب پر شدن این کلیساها خواهد شد و این چنین صدها جان وارد پادشاهی خدا خواهند شد. ای پدر، این را عطا کن. مردان و زنان بسیاری که اینجا حاضرند از اقوام مختلف و مکان‌های دیگر هستند، باشد که پیغام الهی را به کلیساهای خود رسانده و آنها نیز آن بیداری به سبک کهن را تجربه کنند. خداوند، این را عطا کن. حال، گناهان ما را ببخش. ما را یاری کن تا از خدمتگزاران تو باشیم. به نام عیسی مسیح. آمین.

۱۰۸ از خود می‌پرسم، حینی که شما اینجا نشسته‌اید، آیا گناهکاری در این تالار هست که بگوید: «برادر برانهام، برای من دعا کنید»؟ می‌شود دست خود را بلند کنید؟ آیا شخص گناهکاری هست؟ من هیچ کار... خانم، خدا به شما برکت دهد. باز هم هست؟ جناب، خدا به شما برکت دهد. شما و شما، همچنین شما، خدا به شما برکت دهد. نمی‌دانم چنانچه شما... خوب این برای شماست.

۱۰۹ می‌دانید معتقدم نباید به میان حضا رفت. از دیگرانی که چنین می‌کنند، انتقاد نمی‌کنم. معتقد نیستم که باید به میان جماعت رفته و کسی را وادار به انجام کاری کنید. ملاحظه می‌کنید؟ «هیچ کس نمی‌تواند بیاید مگر اینکه پدر او را جذب کند.» توجه دارید؟ دقیقاً. چنین کاری سبب می‌شود آن شخص برخلاف خواست خود کاری انجام دهد. دقت می‌کنید؟ اما اگر خدا در قلب شما را بزند پس شما مفتخرترین شخص دنیا هستید. اگر بدانید با چند نفر صحبت کرده‌ام.



دیوشناسی — در حیطهٔ جسم^۸ FRS53-0608

(Demonology — Physical Realm)

در باب دیوشناسی

برادر ویلیام ماریون برانهام این پیغام را به زبان انگلیسی در عصر دوشنبه ۸ ژوئن ۱۹۵۳ در تالار آمفی تئاتر روبرتز پارک واقع در کنسویل ایالت ایندیانا آمریکا ایراد کردند. این پیغام در یک نوار مغناطیسی ضبط شد و به شکل کامل به زبان انگلیسی به چاپ رسید. برگردان فارسی این اثر با کوشش انتشارات Voice Of God Recordings چاپ و پخش می‌گردد.

FARSI

©2024 VGR, ALL RIGHTS RESERVED

VOICE OF GOD RECORDINGS

P.O. Box 950, JEFFERSONVILLE, INDIANA 47131 U.S.A.

www.branham.org